

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۰ اکتوبر ۲۰۱۶

## " مرگ می خواهی قندوز برو! "\*

هر چند قندوز یکی از ولایاتی در افغانستان است که بر مبنای تاریخ بیش از ۲۵۰۰ ساله و جایگاه اقتصادی اش به مثابه یکی از مراکز بزرگ زراعتی - صنعتی افغانستان در اواخر قرن بیستم، جای دارد تا سخن در موردش، با آن گذشته تاریخی و نقش اقتصادی اش آغاز بیابد، مگر با عرض پوزش خدمت خوانندگان عزیز این مطلب و به امید آن که زمانی فرصت مساعد گردد تا بتوانم این کمبود را جبران نمایم، بحث را به ارتباط ولایت قندوز در برش زمانی یک سده اخیر و تحولات نفوسی آنجا خلاصه نموده، استنتاجات لازم در زمینه را تقدیم خوانندگان گرامی پورتال خواهم نمود.

نخست از همه لازم است بر دو نکته تأکید نمایم:

۱- هدف از طرح مسأله به هیچ صورت نباید به مثابه دامن زدن به افتراقات قومی، مذهبی، زبانی، مذهبی، و ... تلقی گردد، امری که نه در حیات سیاسی خودم سابقه دارد و نه هم انجام آن در شأن پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" می گنجد؛ بلکه می باید بدان به مثابه واقعیتی نگریست که از همه ما راه حل می خواهد، راه حلی که متضمن حفظ وحدت و منافع علیای تمام باشندگان آن خطه اعم از پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، بلوچ، عرب و ... بوده، به جای خونریزی و کشتار، وفاق و صلح را به ارمغان بیاورد.

۲- میرهن است آنچه در اینجا تقدیم می گردد، در بهترین صورت می تواند حیثیت خاکه یک بحث را داشته باشد. خاکه ای که نه تنها قابل اصلاح است، بلکه می باید تکمیل گردد تا بتواند کارائی لازم بیابد. و اما:

تا جایی که از یک مطالعه گذرا در تاریخ یک قرن اخیر کشور بر می آید، به دنبال آن که در زمان اعلیحضرت امان الله خان، به حکومت "میران" در قندوز پایان داده شد، آن ولایت حالت خود مختارش را به نفع تقویت سلطه دولت امانی از دست داده، مرکز اداری آن نیز به خان آباد انتقال یافت.

از آن زمان الی اوایل حاکمیت "نادر شاه" به جز خساراتی که ناشی از جابه جایی دولت امانی با حاکمیت جهل در زمان "امیر حبیب الله کلکانی" بود، چیز دیگری که قابل تذکار باشد، وجود ندارد. به دوام تثبیت قدرت "نادر شاه" و بعداً فرزندش "ظاهر شاه" که با مشت‌های آهنین و خونچکان "هاشم خان" رهبری شده استحکام می یافت، به خصوص از سال ۱۳۱۵ هجری شمسی، می بینیم که حاکمیت خاندان "طلائی" به ارتباط قندوز، اجرای دو سیاست را در دوعرصه جداگانه به صورت موازی رویدست گرفتند. سیاست اسکان ناقلین پشتون در منطقه که به نام سیاست "محمد گل خان"ی

معروف گردید و سیاست رشد اقتصادی با به وجود آمدن شرکت "سپین زر" به مثابه تصدی نیمه دولتی که معرف قدرت "ناشر" در منطقه بود.

اجرای این دو سیاست، اگر در زمینه رشد اقتصادی و تکامل شرکت "سپین زر" به حیث مالک نسبی آن ولایت، گذشته از آن که به بردن صد ها هزار جریب زمین به زیر کشت پنبه انجامیده، ولایت قندوز و توابع آن را به یکی از مراکز کشت و صنعت پنبه مبدل نمود، آنهم تا جائی که به اساس اسناد منتشره، در اواسط دوره ریاست جمهوری "داوود خان" (۱۳۵۴) ظرفیت حلاجی شرکت "سپین زر" و ملحقات آن به ۸۶۸۵۰ تن در سال رسید، در زمینه اسکان ناقلان خواه ناخواه نتایج ناگواری را به بار آورد. چه از یک جانب دید شوونیستی و عظمت طالبانۀ زمامداران که با تأسف باشندگان بومی آن خطه را بعد از قرن‌ها بیگانه محسوب کرده، اسکان ناقلان را در عوض یک حرکت مثبت و سازنده برای منطقه، شکل اشغالگرانه بخشیده هر نوع مخالفتی را با سرنیزه منکوب نمودند و از جانب دیگر بیروکراسی فاسد که در کنار توزیع صد ها هزار جریب لامالک، گاهگاهی ملک دیگران و زارعین بومی را لامالک اعلام داشته به ناقلان پشتون تبار بخشیده به قیمت ایجاد افتراق بین ملیت های با هم برادر افغانستان، جیب خود را پر نمودند و همچنان بیخبری حاکمیت خاندان "طلائی" از تعلقات والی ها و افراد ذی صلاح در آن ولایت به استخبارات منطقه و جهان، مانند چشم پوشی از رابطه "محمود حبیبی" که سالهای سال و در چند نوبت به حیث والی قندوز ایفای وظیفه می نمود، با "ک. ج. ب."، که در همه حالت سیاست های استعماری شورویها را به ارتباط اداره امور پیش می برد؛ باعث گردید تا پروژه اسکان ناقلان، همیشه باعث کشمکش های چندی بین بومیان و باشندگان اولی آن ولایت با ناقلان بگردد.

این کشمکش و خصومت های محدود رسمی که باز هم به علت بی مبالائی ادارات رسمی و نشنیدن عرایض مردم، در حدی باعث نهادینه شدن تضاد ها بین ناقلان و بومیان آن خطه می گردید، اگر در زمان شاهی و جمهوری "داوود خان"، زیاد جدی تلقی نمی شد، با فاجعه خونین ثور ۱۳۵۷، حرکت به سمت دیگری را آغاز نمود. زیرا وقتی در سال اول و دوم کودتا، یعنی تا زمان تجاوز شوروی بر افغانستان، "عبدالله امین" برادر "حفیظ الله امین" در عمل همه کاره ولایات قندوز، بغلان و تخار اعلام گردید، و همزمان با آن حرکات ضد رژیم ثور، گسترش یافت، "عبدالله امین" به تاسی از سیاست تفرقه افکنانه و خاینانه برادرش در مواجهه با مردم هزاره و مردم وردک را به جنگ آنها فرستادن، در قندوز به عین عمل تشبث ورزیده، در نتیجه به وسیله عناصر خلقی که عمدتاً در آن ولایت به خاینان ملیت پشتون تعلق داشتند، سیاست ضد ملی و ضد انسانی شان را عملی نمودند.

از آن جائی که پرچمپها در ولایت قندوز نیروی کافی جهت اداره امور آن ولایت نداشتند، در نتیجه بعد از تجاوز شوروی و اشغال کشور به وسیله روسها، با آن که "عبدالله امین" خود به جرم "گستاخی علیه ببرک" اعدام گردید، مگر سیاست تفرقه افکنانه اش توسط سایر اعضای حزب که تقریباً بیشتر آنها به جناح خلق و خاینین کلیت پشتون تعلق داشتند، کمافی السابق ادامه یافته، دشمنی بین اقوام با هم برادر را عمیقتر ساخت.

با اوجگیری مبارزه علیه حاکمیت رژیم ثور و باداران شان، داعیان "اسلام سیاسی" در ولایت قندوز نیز جای پای پیدا نموده، مطابق به سیاست داده شده از جانب پاکستان، باشندگان ولایت قندوز را بر حسب تعلقات شان به این و یا آن ملیت و مذهب، به یکی از سازمانهای وابسته به استخبارات منطقه سازماندهی نمودند. در این میان یگانه نهاد و نیروی مسلحی که با زیر پای کردن تعلقات قومی، ملیتی و مذهبی در صدد متشکل ساختن مردم و بسیج آنها علیه روسهای اشغالگر و سایر دشمنان افغانستان بود، واحد تشکیلاتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) بود که تحت رهبری زنده یاد "انجنیر سرور"، محراق تجمع عناصر انقلابی و میهنپرست تمام اقوام افغانستان بوده در عمل فقط علیه روسها و مزدورانش تفنگ را شان فیر می نمودند.

ناگفته پیداست که چنین امری نه خوشایند روسها بود و نه خوشایند، پاکستان و ایران. در نتیجه نیروهای مسلح زنده یاد "انجنیر سرور" که ضمن مبارزه علیه اشغالگران، به تأسی از سیاست های "ساما" می بایست از وحدت ملت به مانند مردمک چشمانش نیز حفاظت می نمودند، آماج حملات تمام نهاد های استخباراتی قرار گرفته، سرانجام در جریان توطئه ای که از جانب روسها طرح و به دست "احمد شاه مسعود" عملی شد، با قساوت تمام نابود گردید.

به نظر من نابودی جبهه زنده یاد "انجنیر سرور" را که از لحاظ ترکیب ممثل وحدت تمام ملیت های افغانستان بود، می توان سرآغاز وقایعی دانست که اینک در قندوز اتفاق می افتند، یعنی مردم و توده های در بند قندوز را فدای آزمندیهای طبقاتی مثنی فنودال و کمپرادور نمودن.

به همین علت بود که در اواخر دوران حاکمیت مزدوران روس، قندوز یکی از شهر هائی بود که چندین بار بین دولت مزدور و "اسلام سیاسی" و نهاد های متعدد "اسلام سیاسی" دست به دست گردیده، با هر بار دست به دست شدن، هستی بخشی از مردم ما غارت و نابود گردید. یعنی وقتی طبقه حاکم پشتون اداره ولایت را در دست گرفت، دمار از روزگار ملیت های تاجیک و ازبک در آورد و زمانی که طبقه حاکمه آنها قدرت را در دست گرفتند، گذشته از زنده های پشتونها، مرده های شان را نیز از قبر بیرون کشیدند.

این وضع در تمام دوران سلطه "مسعود - ربانی" بعد تر "ملا عمر" گاهی به ضرر خلق پشتون و زمانی هم به ضرر خلقهای تاجیک، ازبیک و هزاره ادامه یافت.

وقتی افغانستان به اشغال امپریالیزم امریکا در آمد، از آن جائی که "طالب" و "امارت اسلامی" در قندوز توانائی رزمی بیشتر داشتند، در نتیجه علیه اشغالگران امریکائی مقاومت بیشتر از خود نشان داده، باعث گردید تا حین سقوط حاکمیت شان در طی بمباران های وحشیانه و انتقامجویانه اشغالگران امریکائی، مال و جان طرفداران "طالب" مباح اعلام گردیده، به هزاران نفر از آنها به وسیله قومندانهای جمعیت اسلامی مانند قومندان "داوود داوود" و افراد زیر فرمان "دوستم" به قتل برسند.

هرگاه ادعا شود که این روند در تمام دوران حاکمیت "کرزی" با حدت و شدت خاصی در منطقه اعمال می شد، نمی توان چنان ادعائی را به دور از واقعیت دانست. در نتیجه زمانی که دلک استعمار یعنی "اشرف غنی" پایش به ارگ رسید و خواست در همسوئی و نزدیکی با "حنیف اتمر" به اداره امور بپردازد، گذشته از ته مانده های شوونیسم ارثی و تباری، همکاری با گروه "اتمر" که جانشینش وطنفروش بی آزرمی مانند "معین مرستیال" که قبلاً "باجوری" تخلص می نمود، می باشد؛ فرصت را مناسب دیده در صدد تلافی مظالمی برآمدند که جمعیت و شورای نظار بر آنها اعمال نموده بودند.

اینجاست که تقریباً بعد از ۱۳ سال آرامش نسبی در قندوز، سؤال سلطه و حاکمیت مجدداً در قندوز مطرح گردیده، هر یک از طرفین دعوا می خواهد به نفع خود و به ضرر طرف دیگر، مسأله حکمیت را در قندوز حل نماید. تلاش "غنی" و "اتمر" در سازش با "گلبدین" که نه تنها در زمانش نیروی نظامی در قندوز داشت، بلکه خودش نیز از قندوز و از جمع "ناقلان" می باشد، در واقع چیزی نیست به جز حرکت در مسیر تأمین منافع طبقه حاکمه پشتون، در تقابل با منافع مجموع ملت من جمله خلق پشتون.

تا جائی که از سیر حوادث و اتفاقات بر می آید، اوضاع قندوز و دست به دست شدن آن، باز هم باربار می تواند قابل پیشبینی باشد، چه اداره مستعمراتی کابل نه اراده حل سالم و دموکراتیک آن را دارد و نه هم بداران شان به آنها اجازه انجام چنین امری را می دهند.

معضل قندوز که می توان آن را معضل مجموع افغانستان در مقیاس کوچکتر دانست، زمانی می تواند حل گردد که به دور از طرح استعماری و با طرد ایادی شان، مردم قندوز خود سرنوشت شان را به دست شان گرفته، با سرکوب خونین طبقات حاکمه و ستمگر تمام ملیت ها، دیکتاتوری دموکراتیک خلق را در محل اعمال نمایند و دیکتاتوری که وسیعترین و عمیقترین دموکراسی بین توده ها را تضمین نموده، دشمنان مردم را بدون در نظر داشت تعلق شان به این و یا آن ملیت و یا قوم، به جایگاه اصلی شان که زباله دان تاریخ است بفرستند.

\*- به ارتباط ضرب المثل "مرگ می خواهی قندوز برو!" که عنوان مطلب انتخاب شده است، علل مختلفی را بر شمرده اند، از علل جغرافیائی و محیطی گرفته، تا حاکمیت جبارانه "میران" منطقه در گذشته ها. آنچه اینک مسلم است در صورتی که همین وضع ادامه بیابد، هیچ بعید نیست که "مرگ افغانستان" به مثابه یک کشور واحد از همین ولایت آغاز گردد.